

آموزه‌های تعلیمی در خوشه تداعی تصویرهای شعر صائب تبریزی

فریدون طهماسبی *

شهلا محمدی سومار **

چکیده

سبک هندی یا اصفهانی سرشار از مضامین متنوع و تصویرهای رنگارنگ است. یکی از شاعران توانمند، تصویرپرداز و مضمون‌ساز این سبک، صائب تبریزی است که از پدیده‌های مختلف طبیعی و غیرطبیعی به‌عنوان موتیو برای مضمون‌سازی بهره گرفته است. صائب در بسیاری از موارد، از این مضامینها و تصاویر بر اساس نقش ترغیبی زبان برای تشویق مخاطب به ترک ضد ارزش‌ها و ترغیب به انجام کارهای ارزشی و تربیتی استفاده کرده است. هدف از نگارش این مقاله که به شیوه توصیفی - تحلیلی و با کمک منابع کتابخانه‌ای انجام شده، اثبات این مسئله است که صائب غیر از اهداف توصیفی و بیان موضوع‌های غنایی، حکمی و... اهداف تربیتی و تعلیمی را هم مدنظر داشته است. شاعر با استفاده از انواع موتیوها و مضمون‌پردازی‌ها، مخاطب خود را به خاموشی، دل‌نورانی داشتن، گردنکش نبودن، به دنبال هوا و هوس نگشتن، ترک گناه‌کاری و تردامنی، تشویق و ترغیب به سحرخیزی و عبادت، همت بلند داشتن، عدم توجه به ظواهر دنیوی و... دعوت کرده است که این مقاله به بخشی از آنها پرداخته است.

واژگان کلیدی: سبک هندی، صائب تبریزی، مضمون‌پردازی، موسیقی، مسائل تربیتی و تعلیمی.

۱- مقدمه

صائب تبریزی بزرگ‌ترین شاعر ایرانی سبک هندی یا اصفهانی است. سبکی که مراحل پیدایش و ترقی خود را مانند یک منحنی از آغاز قرن دهم با بابافغانی شیرازی شروع کرد و با عرفی شیرازی، نظیر نیشابوری و ... رشد کرد و به بالا گرایید و سرانجام با صائب تبریزی شاعر بزرگ این دوره در اوج خود قرار گرفت. بعد از صائب و بیدل دهلوی سیر نزولی این سبک آغاز گردید تا اینکه سرانجام در اواخر قرن دوازدهم هجری به نقطه پایان رسید. این سبک هرچند توسط کسانی مانند آذر بیگدلی و هدایت و ملک‌الشعراى بهار مورد اعتراض و حتی تمسخر قرار گرفت، با دفاع طرف‌دارانی مانند امیری فیروزکوهی، حیدرعلی کمالی و احمد گلچین معانی به ادب دوستان معرفی شد و مورد حمایت قرار گرفت. سبک مذکور دارای قابلیت‌های فراوانی است که هنوز بسیاری از آن‌ها کشف نشده است. این سبک با مهارت خاص شاعرانش و با توجه به وضعیت خاص این دوره توانست از زبان که عنصر زنده و درگیر با توده‌های مختلف مردم است، استفاده کند و به آن‌ها نزدیک شود. «این سبک در حقیقت حاصل تحولات اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و مذهبی است که در ایران عصر صفوی پدیدار شد و در تعامل با جغرافیای طبیعی و فرهنگی سرزمین هند ویژگی‌های تازه در زبان، اندیشه و شگردهای ادبی و نگاه به محیط پیرامون و جهان عینی و تأمل دیگرگونه در جنبه‌های درونی و ذهنیت شاعرانه در شعر فارسی به وجود آورد» (شمیسا، ۱۳۶۹: ۱۷۰).

شاعران این سبک، زبان مردم را که پویایی خاصی داشت، در شعر سرلوحه کار خود قرار دادند و با این کار سرزندگی و نشاط و پویایی ویژه‌ای را در کار خود ایجاد کردند و نشان دادند که هر پدیده‌ای فرزند زمان خویش است و باید با توجه به ویژگی‌های زمانی و مکانی خاص خودش بررسی شود. آن‌ها نوآوری‌های گوناگون زبانی، فکری و ادبی متعددی را در شعر این دوره به نمایش گذاشتند که حاصل آن شعرهای ناب و ارزشمندی است که لذت هنری خاصی را در شنونده ایجاد می‌کند. «نوآوری‌ای که این شاعران در

زمینه صور خیال کردند، بسیار قابل توجه است. کوششی که برای شکستن هنجارهای پذیرفته در ساختار صور خیال بود، در شعر این دوره تشخیص بیشتر از هر دوره دیگر عمومیت پیدا می‌کند. عناصر طبیعی و موضوعات مجرد و معنوی دارای شخصیت می‌شوند که این مسئله طراوت و پویایی خاصی به شعر سبک هندی داده است. کشف معانی تازه در عرصه زبان شعر ترکیب‌های بی‌شماری را در شعر شاعران این سبک به وجود آورد که بسیاری از آن‌ها دلکش بود و این کوشش‌ها در شعر بیدل به اوج خود می‌رسد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۳۵).

این مقاله در صدد است گوشه‌ای از این نوآوری و مهارت خاص شاعرانه را در شعر صائب تبریزی بررسی نماید و مضامین تربیتی را که گوشه‌ای از موضوعات متنوع و مضمون‌آفرینی این شاعر برجسته است، نشان دهد.

۲. پیشینه‌ی تحقیق

خوشه‌ی تداعی تصویرها یا موتیوها که مضامین فراوانی از آن‌ها ساخته می‌شود، مورد توجه محققان زیادی قرار گرفته است. قلی‌زاده در مقاله‌ای که در نشریه دانشکده ادبیات تبریز چاپ شده است به بررسی زلف و تعابیر عارفانه و عاشقانه آن در دیوان صائب پرداخته است. «سرو و مضامین، تعابیر و تناسبات شعری آن در دیوان صائب تبریزی» مقاله‌ای است از احمد گلی و حمیدزینالزاده که در نامه پارسی (۱۳۸۸) به چاپ رسیده است. در این مقاله گفته شده است که «آزادگی و بی‌ثمری سرو بارزترین صفت آن و نمادی برای انسان آزاده و وارسته از تعلقات و علایق دنیوی است؛ همنشینی سرو با آب روان و زلال که رمزی برای انسان‌های پاک‌چشم و پاک‌نظر است، تشبیه قد معشوق به قد سرو و سپس ترجیح دادن قد معشوق بر قد سرو و به عبارتی تشبیه تفضیل، که یکی از صورخیال رایج در شعر اوست، هجوم قمریان و انبوهی آن‌ها بر بالای درخت سرو که تداعی‌کننده‌ی ازدحام و انبوهی مریدان در اطراف مرشد و پیر مراد است، از جمله دست‌مایه‌هایی است که صائب از آن‌ها

در خلق مضامین، مفاهیم و تعبیرات متنوع و ارائه تصاویر شاعرانه خویش بهره فراوان برده است» (گلی، زینال زاده، ۱۳۸۸: ۱۹۶)

احمد ملک‌شاه غنی‌پور و عفت السادات غفوری در مقاله‌ای به نام «آینه، مضامین و تناسبات شعری آن در غزلیات صائب تبریزی» که در نامه‌ی پارسی (۱۳۹۱) به چاپ رسیده، به بررسی این موضوع پرداخته‌اند. در این مقاله نویسندگان بر این عقیده‌اند که «صائب در فرایند مضمون‌سازی و تناسبات بن مایه آینه رابطه واژگان را از رابطه خطی و بسته به رابطه چند وجهی، گسترده و باز می‌کند و ذهن خواننده را به افق دور واژگان می‌کشاند و غالباً به کمک اصل تداعی، شبکه معنایی جدیدی را پیش روی خواننده خود فرار می‌دهد» (ملکشاه غنی‌پور، غفوری، ۱۳۹۱: ۱۰۰).

۳. روش تحقیق

این تحقیق به شیوه توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای انجام می‌شود.

۴. صائب و شعر او

صائب از تواناترین شاعران سبک هندی است که اشعارش مملو از عناصر خیال است. وی توانسته است با ابداع مضامین تازه که از خصایص برجسته شعر اوست، از موتیوهای مختلف، مضمون‌های متنوعی بیافریند و برای مقاصد متعدد به کار گیرد. این تنوع مضمون باعث گسترش و تنوع صور خیال در دیوان او شده است. «شعر صائب چنان از تخیل غنی است که نه تنها از تجارب و خاطرات معروف گذشته تصاویر تازه می‌آفریند، بلکه خیال وی از مشاهده مناظر و اشیا، ذهن و احساساتش را به صور گوناگون برمی‌انگیزد و شاعر را به عالم اندیشه‌ها و عواطف مختلف می‌کشاند» (یوسفی، ۱۳۷۱: ۳۱۶).

در شعر صائب هر موجودی اعم از جاندار و بی‌جان از اعضای انسان گرفته تا مظاهر طبیعت و خردترین اشیا به نوعی خاص دست‌مایه‌ای برای مضمون‌سازی است. «چیزی که شعر صائب را شعر می‌کند نه کلمات بلکه تخیلی نیرومند است که مجموعه‌ای از اشیا

را به هم پیوند می‌دهد و نظم می‌بخشد و از طریق ابزار و واسطه‌ای که نحو و کلامش می‌خوانیم به اذهان دیگران منتقل می‌شود» (شمس لنگرودی، ۱۳۶۷: ۷۶).

می‌توان با اطمینان خاطر گفت که صائب، تواناترین شاعر ایرانی سبک هندی است که از یک موتیو مضامین متعدد و مختلف را می‌آفریند و آن را برای بیان موضوعات متعدد به کار می‌گیرد. یک از اهدافی که شاعر در اشعارش دنبال می‌کند، تعلیم مخاطب و توصیه به رعایت مسایل خاص اخلاقی است که در حوزه ادبیات تعلیمی قرار می‌گیرد.

موتیف (motive) آن موضوع یا تمی (Theme) است که در کل آثار کسی یا در اثر خاصی تکرار می‌شود. انس با یک اثر یا یک نویسنده عمدتاً منوط به آن است. موتیف مستقیماً به مسأله سبک مربوط است (حسن پور آلاشتی، ۱۸۹). «موتیو یکی از ایده‌ها، موضوع‌ها و الگوهای اندیشه غالب در متن است. هر متن ادبی مجموعه و شبکه‌ای از درون‌مایه‌هاست. اصطلاح درون‌مایه به موضوع محوری و اصلی متن اشاره دارد که به آن انسجام می‌بخشد و هماهنگ کننده عناصر مختلف اثر ادبی با یکدیگر است. ممکن است در کنار این درون‌مایه اصلی، درون‌مایه‌های دیگری در متن وجود داشته باشند که بعضی از آن‌ها با درون‌مایه اصلی ارتباط مستقیم دارند و بعضی ارتباط غیر مستقیم و حتی بعضی ممکن است با آن بی ارتباط باشند. هر کدام از درون‌مایه‌های فرعی در صورتی که تبدیل به عنصری چیره و غالب در متن شوند، موتیف به شمار می‌روند. آنچه باعث چیرگی این درون‌مایه می‌شود، تکرار آن‌هاست» (دهقان و تقوی، ۱۳۸۸: ۲۶).

صائب به خوبی از کارکرد تعلیمی شعر خود استفاده کرده و مخاطب خویش را به آنچه که صلاح اوست، دعوت می‌نماید. باید یادآور شد که «ادبیات کارکردهای گوناگونی از جمله بازنمایی، تعلیمی، رسانه‌ای، لذت بخشی، تمهیدی و درمانی دارد که بعد تعلیمی آن در ادبیات فارسی اصلی ترین کارکرد در طول تاریخ بوده است» (رضی، ۱۳۹۲: ۸۴).

یکی از گسترده‌ترین و پر دامنه ترین اقسام شعر در ادبیات فارسی شعر تعلیمی است. «شعر تعلیمی آن است که هدف سراینده از سرودن آن ارشاد و تعلیم باشد و موضوع ارشاد

و تعلیم جنبه‌های مختلفی چون اخلاقیات، مسایل و انتقادات اجتماعی و سیاسی و ... را در بر می‌گیرد» (داد، ۱۳۸۲: ۲۹). از نخستین دوره پیدایش شعر فارسی دری سرودن چنین شعرهایی با چنین مضمون‌هایی رواج داشته و شاعران بسیاری با هدف تعلیم مبانی اخلاقی و فلسفی منظومه‌هایی سروده‌اند. باید یادآوری کرد که مفاهیم اخلاقی و تعلیمی را با روش‌های مختلفی می‌توان آموخت. ادبیات به ویژه شعر یکی از روش‌های مؤثر برای این کار است که شاعران برجسته توانسته‌اند از این توانایی به خوبی بهره بگیرند. شعر فارسی فقط پرداختن به مفاهیمی از قبیل مدح و ستایش قول و غزل، مرثیه، حماسه و... را سرلوحه کار خود قرار نمی‌دهد؛ بلکه در کنار این موضوعات گنجینه‌های از تعلیم و تربیت، فلسفه، حکمت و ... وجود دارد. «به درستی شعر و ادب فارسی فقط برای حفظ کردن نیست بلکه گنجینه‌هایی از تربیت، فلسفه، حکمت و فرهنگ اصیل اسلامی و ایرانی است که مشتمل بر ژرف‌ترین و عالی‌ترین مضامین فلسفی و تربیتی می‌باشد. حقیقتاً جا دارد که با بازشناسی این موزه عظیم و ارزشمند و درک این میراث گرانقدر علمی و ادبی، قدر و منزلت خود، فرهنگ خویش را بدانیم و با رجوع و بهره‌گیری از آن، هر نکته و شعر و عبارت و حکایتش را به منزله شعله فروزان و مه‌ری تابان در جهت سعادت و سربلندی خود و کشورمان به کار گیریم» (علوی، ۱۳۸۷: ۸۳).

صائب همواره در راه ترقی شعر خود تلاش فراوانی داشته و شعر را سرشار از معانی بیگانه کرده است. صائب می‌تواند از تذکار یا دیدار هر چیز نکته‌ای تازه کشف کند و در هر موضوعی باریک شود و مضمونی لطیف بیابد. (یوسفی، ۱۳۷۱: ۳۱۴). صائب از پدیده‌های موجود در اطراف خود به خوبی و ماهرانه استفاده کرده و با بهره گرفتن از صنعت‌های ادبی، معانی بلند عارفانه، عاشقانه، اخلاقی و تعلیمی را به زیبایی و مهارت خاصی در شعر خود جای داده است.

با توجه به اینکه هر بیت در شعر شاعران سبک هندی موضوع خاصی را دنبال می‌کند، این فرصت عالی در اختیار شاعر قرار می‌گیرد که در یک غزل معانی متنوعی را

بپروراند و رنگین کمان زیبایی از شعر خود به نمایش بگذارد. یکی از برجسته‌ترین این رنگ‌ها، رنگ تعلیم و اخلاق است که صائب در غزل‌های خود در ضمن طرح مسایل متعددی از آن غافل نبوده است. در پژوهش حاضر ضمن بررسی خوشه تداعی تصویرها در شعر صائب به معانی تربیتی و تعلیمی مطرح شده در شعر این شاعر بزرگ سبک هندی پرداخته می‌شود. در دیوان صائب موتیوهای خاص وجود دارد که شاعر علاقه فراوانی به آن‌ها دارد که از میان آن‌ها می‌توان به آفتاب، آینه، حباب، خار، سپند، سرمه، سرو، شبم، صدف، غنچه، لعل، مار، ماه و ... اشاره کرد.

یاکوبسون در نظریه ارتباط در ادبیات قائل به شش مؤلفه ارتباطی است: ۱. پیام (اثر ادبی) ۲. فرستنده پیام (نویسنده یا شاعر) ۳. گیرنده پیام (مخاطب، خواننده) ۴. رمز (قواعد و هنجارهای زبان) ۵. زمینه تماس (موقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی) ۶. مجرای ارتباطی تماس (کلمات یا اصوات) براین اساس در ادبیات تعلیمی مؤلفه سوم یعنی گیرنده پیام (مخاطب-خواننده) محور اصلی فرایند ارتباط به شمار می‌رود و از میان نقش‌های شش‌گانه زبان (ترغیبی، عاطفی، همدلی، ادبی، فرازبانی و ارجاعی) نقش ترغیبی به عنوان نقش عمودی و اصلی و بقیه به عنوان نقش وسیله‌ای و فرعی محسوب می‌گردد. (آهی، فیضی، ۱۳۹۲: ۱۸۷) در نقش ترغیبی جهت‌گیری پیام به سوی مخاطب است مانند شعرهای تعلیمی، دراین نوع نقش جمله‌های امری و ندایی بارزترین نمود زبانی را پیدا می‌کنند.

شعر تعلیمی که حرکتی و طی مسیری از عین به ذهن دارد، درون انسان را مورد خطاب قرار می‌دهد، تکیه گاهی به نام عقل و معرفت دارد. انسان را مد نظر دارد و برای اینکه او را متحول کند بر باید و نبایدها تکیه دارد. سیرتی اخلاقی دارد و تکیه بر حال می‌کند. درجهان باطن و معنا سیر می‌کند. ارزش‌ها را بها می‌دهد و در مقابل ضد ارزش قدعلم می‌کند تا آن‌ها را براندازد. از نظر زبانی سرشار از منطق و حکمت است و نقشی ترغیبی دارد.

چیست دنیا تا از او اهل بصیرت نگذرنند از سر بحر گهر خیزد به یک ایما حباب

(همان: ۴۲۷)

احمد رضی در مقاله‌ای با عنوان «کارکردهای تعلیمی ادبیات فارسی» کارکردهای ادب تعلیمی را در پنج بخش تقسیم کرده است که یکی از آن‌ها بخش اخلاقی است که در این بخش به تعلیم نکاتی می‌پردازد که باعث تغییر و دگرگونی نفسانیات می‌گردد و تهذیب درون را به همراه دارد. عدم حسدورزی، زدودن حرص، گفتار به ناروا نیالودن، ترک تردامنی، از کارکردهای اخلاقی ادب تعلیمی است (رضی، ۱۳۹۱: ۱۰۴).

مانند نمونه‌های زیر از شعر صائب تبریزی:

تا کی از تردامنی در پرده باشی چون حباب می توان کردن به آهی پاک راه خویش را
(صائب، ۱۳۷۵: ۵۳)

صیقل آیینۀ دل‌هاست دست بی طمع سرو از آزادگی، باغ و بهار مردم است
(همان: ۵۳۰)

مهم‌ترین بخش ادب تعلیمی، بخش اخلاقی است که می‌توان آن را ادبیات متعهد نامید. صائب تبریزی از جمله شاعران توانایی است که همواره می‌کوشد مخاطب خود را از بدی‌ها بازدارد. همان‌گونه که ذکر شد در شعر تعلیمی که نقش تربیتی زبان غالب است جهت‌گیری پیام به روی خواننده پیام است بمانند این بیت که شاعر با استفاده از موتیو حباب که در سریع گذشته عمر در سبک هندی مثل است مخاطب را از تکیه بر عمر سبک جولان و زود گذر باز می‌دارد.

در نظر واکردنی طی می‌شود عمر حباب تکیه‌ای بی مغز بر عمر سبک جولان مکن
(همان: ۲۹۵۰)

این از ویژگی‌های شاعران برجسته‌ای مانند صائب است که از تمام پدیده‌های مادی و غیر مادی بهره می‌گیرد و از زاویه‌های متعدد به آن‌ها می‌نگرد تا با تخیل سرشار از احساس شاعرانه خود، آن را برای ارائه اندیشه ناب خویش به کار ببرند. مانند نگاه و بهره خاص صائب از شب‌نم و پاکی و بی‌رنگی آن که شاعر با استفاده از آن مخاطب را به همرنگی با همه دعوت می‌نماید:

چند در نیرنگ سازی روزگارت بگذرد شب‌نم بیرنگ شو با خار و گل هم‌رنگ باش
(همان: ۲۳۴۸)

۵. موتیوها

آفتاب

آفتاب از موتیوهای پرکاربرد شعر فارسی است که تصویرسازی بسیاری از طریق آن انجام شده است و شاعران موضوعات و مضمون‌های فراوانی را با آن در شعر خود خلق کرده‌اند. صائب از این موتیو مضامین بکری را گرفته و برای موضوعات مختلف آن را به کار برده است. طلوع آفتاب، روشنایی آن، پنهان شدن آن، رنگ آن، چند زبان بودنش، سرافراز بودن، دل نورانی داشتن، گردنکش بودن، گردون جناب بودن و... .

چندین زبان داشتن و خاموش بودن

اوست روشندل که با چندین زبان چون آفتاب باشدش مهر خموشی بر دهان چون آفتاب
(صائب، ۱۳۷۵: ۱۳۳)

زبان آفتاب استعاره از اشعه‌های آن است. شاعر با استفاده از صنعت تشخیص، آفتاب را روشندلی می‌داند که با وجود داشتن زبان‌های فراوان (اشعه‌ها)، مهر خموشی بر دهان دارد. شاعر به این وسیله از مخاطبش درخواست می‌کند که خموشی اختیار کند.

سرافراز بودن و آفاق را زیر نگین آوردن:

هر که صائب با سرافرازی تواضع پیشه کرد آورد زیر نگین آفاق را چون آفتاب
(همان: ۴۳۲)

صائب با استفاده از کنایه «آفاق را زیر نگین آوردن» که به معنای تسلط بر جهان است، از مخاطبش دعوت می‌کند با وجود سرافرازش مانند آفتاب تواضع پیشه کند تا جهان را زیر تسلط آورد.

دل نورانی داشتن و حکمش روان بودن:

دل منور کن گرت تسخیر عالم آرزوست کز دل روشن بود حکم روان آفتاب
(همان: ۴۳۰)

شاعر از مخاطب می‌خواهد که دلش را نورانی کند تا بتواند عالم را به تسخیر خود درآورد، زیر آفتاب به همین خاطر بوده که بر عالم حکم می‌راند.

زبان آتشین داشتن و خودستا نبودن:

ترک دعوی کن که با چندین زبان آتشین مهر دارد بر دهان خودستایی آفتاب
(همان: ۴۳۳)

صائب با نسبت دادن این صفات به آفتاب در صدد است به مخاطبش توصیه کند که خودستایی را کنار بگذارد و خاموشی پیشه کند تا رستگار شود.

گردنکش بودن، گردون جناب بودن و روی گرم را دریغ نکردن از دیگران:

روی گرم از دیده شبم نمی‌دارد دریغ گرچه از گردنکشی گردون جناب است آفتاب
(همان: ۴۳۰)

«گردن کش بودن و گردون جناب بودن» کنایه از بالانشینی آفتاب است. به اعتقاد شاعر، آفتاب با وجود بالانشینی و مقام والایش روی گرم و مهربان خود را از شبم پایین نشین دریغ نمی‌دارد از این طریق شاعر از مخاطبش دعوت می‌کند و روی گرم و روی خوش خود را از کسانی که پایین تر از آن‌هاست، دریغ ندارد.

آینه

صائب در دیوان خویش، از این موتیو برای ساختن تشبیه‌ها و استعاره‌های گوناگون بهره برده است «آینه‌ها یکی از جاندارترین بن‌مایه‌های نمادین شده در غزل وی محسوب می‌شود. بسامد بالای این واژه نشانگر آن است که شاعر به نوعی نسبت به این واژه، دغدغه خاطر داشته است. وی در به کارگیری این واژه و ایجاد مضمون‌های متعدد از جهات

مختلف، قدرت خلاقه‌اش را به نمایش گذاشته است» (غنی‌پور ملک‌شاه، ۱۳۹۱: ۹۴). صائب از مضمون آئینه برای ارائه مضامین و موضوعات متعددی از جمله مسایل تربیتی و اخلاقی استفاده است. گاهی آن را مظهر صفا و پاکی می‌داند و گاهی نماد نفاق و دورویی. پاک شدن، خاکستر، روشن گر بودن، تمیز ندادن خوب و زشت، حقیقت‌نمایی و افشاگری و ... مضامینی است که صائب از آئینه گرفته است. آئینه در شعر او تمثیلی از دل و روح انسان است که خواهان رهایی از تعلقات نفسانی است. نیز در شعر او، چشم معشوق، قلب مومن و ... به آئینه تشبیه شده است آئینه در شعر و ادبیات فارسی، نماد پاکی و صداقت است. «از آنجا که دل نیز مانند آئینه باید صاف و غیر کدر باشد تا محل تجلی حقایق گردد مکرراً دل را به آئینه تشبیه کرده‌اند» (شمیسا، ۱۳۶۶: ۷۶).

با خاکستر پاک شدن آئینه:

در زمان‌های قدیم، برای پاکی و صفا دادن آئینه‌ها از خاکستر استفاده می‌کردند «در قدیم، آئینه‌ها، شفافیت آئینه‌های شیشه‌ای امروز را نداشتند و بیشتر از نوعی آهن ساخته می‌شدند. هرگاه این آئینه‌ها گرفتار زنگ و تیرگی می‌شدند، برای صیقلی کردنشان، آن‌ها را در میان خاکستر می‌گذاشتند یا به آن‌ها خاکستر می‌مالیدند» (محمدی، ۱۳۷۴: ۱۸۷).
تا نسوزد آرزو در دل نگردد سینه صاف زنگ از آئینه می‌گردد به خاکستر جدا
(صائب، ۱۳۷۵: ۶)

پیش روشن گوه‌ران یک جلوه دارد خار و گل کی کند صائب تمیز آئینه زشت و خوب را
(همان: ۱۲)

به اعتقاد شاعر کسی که روشن گوهر باشد، خار و گل نزد او برابر است. صائب چنین افراد را مانند آئینه می‌داند که زشت و زیبا برایشان تفاوتی ندارد و هر دو را به یک چشم می‌نگرند.

جوهر داشتن آئینه:

ریشه جوهر برون ز آئینه آسان می‌کشد هر سبک دستی که از دل حب جاه آرد برون
(همان: ۲۹۷۵)

جوهر خطی است بر روی آینه که نوعی ناخالصی و عیب به حساب می‌آید، چون باعث شکستن تصویر می‌شود. صائب با استفاده از این عیب آینه می‌گوید: هر شخص ماهری که بتواند حب جاه را که مانعی برای رسیدن به حق و حقیقت است، از دلش بیرون بکشد، به آسانی می‌تواند امر مشکل جوهر از آینه بیرون آوردن را نیز انجام دهد. (یعنی با ترک حب جاه و مقام، انسان قادر به انجام دادن هر کار مشکلی هست) صائب با بهره گرفتن از تشبیه مضمّر، دل را به آینه و حب جاه را به جوهر تشبیه کرده است. هم‌نشینی با بدان انسان را به سوی بدی و انحراف از اصول اخلاقی سوق می‌دهد. همانگونه که آینه در مجاورت رطوبت و نم هوا زنگار می‌گیرد:

صحبت تردامنان در حسن نگذارد صفا با چه رو آینه از زنگار می‌آید برون؟
(همان: ۲۹۸۲)

برای این که دل انسان هم‌چون آینه صاف و زلال و بدون زنگار باشد باید با عبادت و شب‌زنده‌داری زنگار گناه را از آن پاک کرد:
به شب ز حلقه اهل گناه کن شبگیر دلی چون آینه داری، به زنگار مخسب
(همان: ۴۵۲)

ابر

ابر به خاطر باران‌زا بودنش و ارتباط با دریا در نزد شاعران اهمیت والایی برای تصویر سازی و ارائه مضامین متعدد دارد. ابر در شعر فارسی و شعر صائب نماد رحمت و فراوانی روزی، کرم فراوان، گریه کردن، زنجیری و ... است.

کرم فراوان:

هر قدر ابر بهاری در کرم طوفان کند نیست ممکن از تهی چشمی برآرد چاه را
(همان: ۹۸)

در این بیت، شاعر با بهره گرفتن از صنعت تشخیص و ایهام می‌گوید: هر اندازه ابر بهاری در باریدن و بخشش طوفان به پا کند و فراوان ببارد، ممکن نیست که بتواند حرص و ولع

چاه را از بین ببرد. ایهام بیت در ترکیب «از تهی چشمی برآرد چاه را» وجود دارد. برآوردن دو معنی دارد: (۱) پرکردن و بالا آوردن (۲) خارج کردن و از بین بردن تهی چشمی

پوشاندن روی ماه:

پاک خواهد کرد از اشک ندامت راه خویش ابر از بی آبرویی گر بپوشد ماه را
(همان: ۹۹)

بی آبرویی ابر ایهام دارد: ۱- ابری که باران زان نیست و آبی بر روی ندارد ۲- بی آبرو بودن یعنی بی حیایی و آن به خاطر پوشاندن نور ماه است. به نظر صائب اگر ابر به خاطر بی آبرویی روی روشن ماه را بپوشاند، در نهایت با اشک ندامت ریختن راه خود را پاک می‌کند. پس تو با هم با ریختن اشک، راه خود را پاک کن.

گریه کردن ابر و سفید شدن ابر با گریه کردن:

ز گریه ابر سیه می‌شود سفید آخر بس است اشک ندامت سیاهکاران را
(همان: ۳۱۲)

صائب به دلیل تیرگی، ابر را سیاهکار خطاب کرده است. به نظر او کسی که گناهکار باشد با اشک ریختن و پشیمان شدن می‌تواند نامه اعمال خود را پاک کند.

از دریا برخاستن ابر:

گرچنین دست برآرند بزرگان؛ به طمع ابر چون پنبه افشوده ز دریا خیزد
(همان: ۱۶۴۵)

صائب در این بیت با اشاره به اینکه ابر از دریا سرچشمه می‌گیرد و نماد بذل و بخشش است، مخاطب خود را به بذل و بخشش دعوت می‌کند...

حباب

در انواع شعر فارسی، از قبیل صوفیانه و عارفانه، زاهدانه، عاشقانه، ساقی‌نامه، حماسی و ... حباب کاربرد دارد و در معناها و نمادهای گوناگونی از قبیل کوچکی و ناچیزی، سبکی،

گردی و... به کار رفته است و بیشتر رمز نیستی و پوچی است و با صور خیالی متفاوت و اغلب تشبیه در دیوان‌های شاعران یافت می‌شود. صاحب آندراج صفاتی همچون بادپیما، پوچ، بی مغز، سبک مغز، تنگدل، ساده دل، تهی دست، تهی چشم، خودنما و خانه به دوش برای آن ذکر کرده است. (آندراج: ذیل واژه)

حباب پرکاربردترین موتیو مضمون ساز و تصویرپرداز شعر صائب است که شاعر به خاطر ویژگی خاص این پدیده طبیعی از آن مضامین فراوانی گرفته است. هواجویی، بی بصر بودن، اهل بصیرت بودن، مثل کاسه بودن، باربر دریا بودن، کاسه وارونه داشتن، ترک سر کردن، تردامنی، تهی مغزی، بیهوده گویی، سبکسری، خانه به دوش، تهی دستی، کوتاه عمری و ... از جمله این مضامین اند.

هواجویی حباب:

از هواجویی رساند خانه خود را به آب

چون حباب از بحر هر کس خانه می سازد جدا

(همان : ۴)

در این بیت هواجویی ایهام دارد؛ با توجه به باد و هوایی که در حباب وجود دارد، شاعر هواجویی آن را مدنظر داشته است که بیشتر منظورش به دنبال هوا و هوس بودن است که خانه انسان را ویران می کند.

در بند نفس بودن:

تا کسی دریا تواند گشتن از ترک هوا چون حباب پوچ در بند نفس باشد؟

(همان : ۴۸)

ترک هوا ایهام دارد: ۱- ترک هوا و هوس ۲- ترکیدن حباب و خالی شدن از هوا. به اعتقاد صائب تا وقتی که کسی می تواند از ترک هوا و هوس به دریا بپیوندد، نباید در بند نقش ظاهر باشد.

بر کلاه خود لرزیدن:

بر کلاه خود حباب آسا چه می لرزی که شد

تاج شاهان مهره بازیچه تقدیرها

(همان: ۴۲۸)

اگر حباب کلاهش از دست برود، به معنی خاتمه پیدا کردن زندگیش می‌باشد. به این خاطر همواره نگران است که زندگیش به اتمام برسد. صائب با استفاده از این مسأله می‌گوید در حالی که تاج شاهان هم بازیچه دست تقدیر است، تو مانند حباب برای کلاه خود نگران نباش!

در پرده بودن به خاطر تردامنی:

تا کی از تردامنی در پرده باشی چون حباب

می‌توان کردن به آهی پاک راه خویش را

(همان: ۴۸)

صائب با استفاده از ایهام در ترکیب تردامنی که به معنی گناه آلود بودن و خیس بودن به کار رفته، می‌گوید: نباید تردامنی انسان را در حجاب زندانی کند. می‌شود با آهی راه خود را پاک کرد و این تردامنی را از بین برد.

با یک اشاره از سر بحر خاستن و اهل بصیرت بودن:

چیست دنیا تا از او اهل بصیرت نگذرد از سر بحر گهر خیزد به یک ایما حباب

(همان: ۴۲۸)

صائب در این بیت حباب را صاحب بصیرتی می‌داند که با یک اشاره از سر بحر می‌گذرد و در دریا فانی می‌شود.

سر بی مغز داشتن و عنانش به دست هوا بودن:

همیشه بر سر بی مغز خویش می‌لرزد عنان هر که به دست هواست همچو حباب

(همان: ۴۴۷)

حباب به دلیل آن که داخلش خالی است به پوچی و بی مغزی معروف است. به نظر صائب کسی که اختیارش دردست هوا و هوس است، مانند حباب برای از دست رفتن سر خود نگران است.

بی بصر بودن:

حباب کسب هوا می‌کند از بی بصری درین محیط که کشتی نوح در خطر است
(همان: ۱۶۷۵)

به دنبال هوا بودن ایهام دارد. به نظر صائب حباب به دنبال هواست و این ناشی از بی بصری اوست. پس در نتیجه کسانی که به دنبال هوا و هوس است بصیرت کافی ندارد.

نظر از خود پوشیدن:

می‌شود واصل دریای حقیقت چو حباب

هر که صائب نظر از هستی خود پوشیده است
(همان ۱۳۶۷)

صائب در این بیت با بهره گرفتن از صنعت تشخیص، گفته است: هر کسی مانند حباب از هستی خویش چشم پوشی کند، به دریای حقیقت می‌رسد شاعر به این طریق مخاطب را از خودپرستی برحذر می‌دارد و او را وادار می‌کند که از خود بگذرد تا به حق برسد.

پوچ گو بودن:

می‌دهد صائب حباب از پوچ گویی سر به باد

از دهن بستن دهان غنچه پر زر می‌شود
(همان: ۱۳۷۶)

صائب با بهره گرفتن از صنعت تشخیص و نسبت دادن پوچ گویی به حباب به خاطر بادی که در درون آن است و همچنین نسبت دادن بستن دهان به غنچه، نکته‌ای تعلیمی را خلق کرده است. شاعر به مخاطب می‌گوید اگر مانند حباب بیهوده گو باشی، سرت به باد می‌رود؛ اما اگر دهانت مانند غنچه بسته باشد، دهان تو پر از زر خواهد شد.

کوتاه بودن عمر حباب:

در نظر واگردنی طی می‌شود عمر حباب تکیه، ای بی مغز! بر عمر سبک جولان نکن
(همان: ۲۹۵۰)

حباب به کوتاهی عمر معروف است. در یک چشم به هم زدن عمر به سر می‌آید. البته در این بیت به نظر واگردن ایهام دارد. هم به معنی زمان کوتاه و هم ترکیدن حباب است. چون با ترکیدن حباب عمرش تمام می‌شود. صائب با استفاده از چنین خلاقیتی به مخاطبش توصیه می‌کند مانند حباب بی مغز تکیه بر عمر زودگذر نکند.

ویژگی دیگری که از حباب در شعرهای صائب دیده می‌شود، چشم‌پوشی حباب است که غفلت خود از دنیا و نادیده گرفتن آن را به چشم پوشی حباب تشبیه می‌کند و در نهایت توان آن را دارد که به دریای حقیقت واصل شود.

می‌شود واصل دریای حقیقت چو حباب

هر که صائب نظر از هستی خود پوشیده است

(همان: ۷۶۹)

بپوشان دیده از خود، در حریم وصل محرم شو

که با دریا یکی گردد حباب از چشم پوشانیدن

(همان: ۳۰۱۳)

تردامنی حباب اشاره به جنس حباب است که از آب است و در شعر فارسی تردامنی کنایه‌ای از گناهکار بودن و ناپاکی است. صائب، در شعرهای خویش، از این ویژگی حباب، برای تصویرپردازی همراه با ایهام استفاده کرده است. در بیت زیر، انسان تردامن را به حباب تشبیه می‌کند.

تا کی از تردامنی در پرده باشی چون حباب می‌توان کردن به آهی پاک راه خویش را

(همان: ۴۸)

حباب، در شعر فارسی به عنوان تهی مغز شناخته می‌شود و این به دلیل این است که داخل آن از هوا تشکیل شده است که به اندک بادی از بین می‌رود. صائب نیز این ویژگی

حباب، را در خلق تصاویر شعری به کار برده است. در بیت زیر، با تشبیه مرکب، انسان بی‌مغزی را که دارای افسر و سروری شده باشد به حبابی تشبیه کرده است که در نهایت افسر خویش را از دست می‌دهد.

بر باد دهد همچو حباب افسر خود را بی‌مغز اگر صاحب افسر شده باشد
(همان: ۲۱۱۲)

در بیت زیر، انسانی را که اختیار و عنان خویش را به دست خواسته‌های نفسانی می‌سپارد به حباب بی‌مغزی تشبیه کرده است که از ترس بر خود می‌لرزد.

همیشه بر سر بی‌مغز خویش می‌لرزد عنان هر که به دست هواست، همچو حباب
(همان: ۴۴۶)

تلاش گوشه‌نشینی ز پوچ مغزی‌هاست که خلوت تو همان پرهواست همچو حباب
(همان: ۴۷۷)

یکی دیگر از ویژگی‌های حباب که در شعر صائب به آن اشاره شده است، بیهوده‌گویی آن است که صائب با انسان‌پنداری حباب، آنرا بیهوده‌گو می‌داند.

می‌دهد صائب حباب از پوچ‌گویی سر به باد از دهن بستن دهان غنچه پرزر می‌شود
(همان: ۱۳۱۹)

در شعر صائب، کسانی افراد سبکسر و آنان که اسیر امیال و خواسته‌های نفسانی هستند، به حباب تشبیه شده‌اند، ناگفته نماند که سبکسر بودن حباب، دارای استعاره کنایی است.

سبکسری است که اسیر هواست همچو حباب

میان بحر ز دریا جداست همچو حباب
(همان: ۴۴۶)

دل بسته هوا به نسیمی فتد ز پا کوتاهی حیات حباب از سبکسری است
(همان: ۷۷۲)

تا ز دریا سر برون آورد فانی شد حباب زود می‌ریزد بنایی کز نفس گردد بلند
(همان: ۱۲۶۵)

- در نظر واکردنی طی می‌شود عمر حباب تکیه ای بی‌مغز بر عمر سبک جولان مکن
(همان: ۲۹۵۴)
- دور حباب نیم نفس نیست بیشتر از حرف پوچ بهر چه از جا رود کسی؟
(همان: ۳۳۸۰)
- تا کسی دریا تواند گشتن از ترک هوا چون حباب پوچ در بند نفس باشد چرا؟
(همان: ۲۱)

سپند

در شعر فارسی سپند در معنا و نمادهای گوناگونی به کار رفته است. صائب هم گاه از ویژگی آن برای دفع چشم زخم، گاه از بی‌قراری و پریشانی آن بر روی آتش، گاه از اضطراب آن که از آن به «رقص سپند» یاد می‌کنند، سخن به میان آورده است.

جای خود را نگه داشتن :

بشنو ز من ترانه غیرت فزای را گر مردی ای سپند نگه دار جای را
(همان: ۳۶۵)

به نظر شاعر سپند غیرت حفظ کردن جای خود را ندارد. به همین خاطر از این مسئله استفاده می‌کند تا به مخاطب خود بگوید تو بر عکس سپند غیرت داشته باش و جای خود را حفظ کن.

انتظار آتش کشیدن:

سفر خوش است که بی اختیار روی دهد سپند منتظر آتش از گرانجانی است
(همان: ۸۷۲)

شاعر در اینجا سپند را گرانجانی می‌داند که به انتظار آتش می‌نشیند تا او را به سفری خارج از آتشدان بفرستد؛ اما شاعر سفری را بهتر و خوش می‌داند که بی اختیار به وقوع بپیوندد. به این شکل صائب مخاطب را از گرانجانی منع می‌کند.

آرام نبودن در محفل:

چشم بد بسیار دارد در کمین، آسودگی
چون سپند آرام در محفل نمی‌باید گرفت
(همان: ۶۹۲)

آسودگی و آرامش باعث می‌شوند چشم بد به دنبال انسان بیفتد. پس باید مانند سپند در محفل آرام نگرفت تا چشم بد را از کار و تأثیر انداخت. چون شمع وقتی بر روی آتش بسوزد، مانع چشم زخم می‌شود.

بی ادب بودن سپند:

حریم قهرمان عشق شوخی بر نمی‌دارد
سپند بی ادب را آتش از خود دور می‌سازد
(همان: ۱۴۶۲)

به نظر شاعر در حریم عشق می‌بایستی ادب را رعایت کرد. حریم عشق جای گستاخی و شوخی نیست. به همین خاطر است که آتش سپند شوخ و بی ادب را از خود دور می‌کند.

سرو

در شعر فارسی، سرو نماد مفاهیم مختلفی است؛ آزادی، بلندی، سرافرازی، پایدار بودن، بوستان آرا بودن، موزون بودن، سیم اندام، سهی بالا، خوش رفتار، بی ثمری و معمولاً استعاره از معشوق خوش قامت است. صائب با سرو مضامین زیر را ساخته است: پا در گل بودن سرو:

شوق را عشق مجازی از زمین گیران کند
نیست چون قمری نظر بر سرو پادر گل مرا
(همان: ۸۳)

عشق مجازی باعث می‌شود که شوق، زمین گیر شود و در همان عالم خاکی بماند. شاعر اعتقاد دارد نباید مثل قمری نگاه و نظر انسان به سروهای پا در گل و دنیایی باشد، بلکه باید با عشق حق، شوق را آسمانی کرد.

موزون بودن سرو:

رتبه خوبی دو بالا می‌شود از چشم پاک سرو موزون در کنار آب باشد بهتر است
(همان: ۴۹۹)

شاعر با استفاده از اسلوب معادله گفته است: اگر با چشم پاک به پدیده‌های طبیعی بنگری، ارزش و پایگاه و جایگاه آن‌ها دو برابر می‌شود. همان‌گونه که اگر سرو موزون و بلند بالا در کنار آب قرار گیرد و تصویر آن در آب بیفتد، زیبایی آن دو برابر می‌شود. پس همیشه با چشم پاک به پدیده‌ها بنگرید.

آزادگی سرو:

صیقل آینه دل‌هاست دست بی طمع سرو از آزادگی، باغ و بهار مردم است
(همان: ۵۳۰)

صائب با تشبیه دل به آینه و دست به صیقل می‌گوید دل انسان بی طمع، از آلودگی‌ها پاک شده و عزیز مردم می‌گردد. به همین خاطر است که سرو آزاده که طمعی ندارد به باغ و بهار مردم تبدیل شده و دنیای آن‌ها را آراسته کرده است.

بی ثمری سرو و گلو تر نکردن از ثمر:

گرنساز تر گلویی از ثمر چون سرو و بید سایه خشکی به عذر آن بگستر بر زمین
(همان: ۳۰۰۰)

شاعر به مخاطب خود توصیه می‌کند اگر مانند سرو و بید ثمری نداری و نمی‌توان به ثمر خود گلویی تر کنی، حداقل به عذر آن سایه خشکی بر زمین بگستران تا دیگران از آن استفاده کنند.

شب‌نم

شب‌نم یکی از موتیوهای است که در شعر شاعران فارسی، از بسامد نسبتاً بالایی

برخوردار است. هم در شعرهای غنایی و عاشقانه و هم در شعرهای عرفانی قابل تأویل است. در شعرهای عرفانی نماد و تمثیلی از جز در برابر کل مطلق به شمار می‌رود. در شعر صائب، نیز برای تصویرگری در نمادها و استعاره‌ها و تشبیه‌های گوناگون، قابل بررسی است «شب‌نم یا قطره آبی که شب‌ها بر روی گل و گیاه می‌نشیند؛ یکی از سازه‌های زبانی در ساختار غزل به حساب می‌آید که علاوه بر معنای قاموسی و متعارف خود در هزاره تحوّل و تغییر اندیشه‌ها و سبک‌ها، یکی از سازه‌هایی که جای خود را به خوبی یافته و در مفاهیم هنری و مضامین فراقاموسی و مستعار، دستمایه‌ای برای آفرینش جلوه‌های نمادین و خلق درون‌مایه‌های اخلاقی و عرفانی گشته است، به گونه‌ای که در آثار نویسندگان ایرانی، این موجود خرد و درخشنده توانسته است بار معنایی گرانی را بر دوش کشد و در شعر شاعرانی نازک‌اندیش چون حافظ و صائب و پیروان سبک هندی، اندیشه‌های باریک را با سبک عارفانه و عاشقانه در آینه شفاف خود جلوه‌گر سازد» (میرزانی، ۱۳۸۸: ۹۵).

در شعر صائب هم شب‌نم در معانی و مضامین مختلفی به کار رفته است. مضامینی از قبیل طراوت بخشی، پاکی، سحرخیزی، صعود به طرف خورشید، تردامنی، چشم چرانی، نظربازی، تواضع و فروتنی، شب زنده دار بودن، لرزش، دامن خورشید را گرفتن، بی دست و پا بودن، بار بر بودن، بر روی گل، روشندلی و

به خورشید رسیدن شب‌نم:

نیست ممکن نکند صحبت نیکان تأثیر
گل به خورشید رسانید سر شب‌نم را
(همان: ۸۳)

همنشینی با گل باعث می‌شود که شب‌نم تا خورشید پرواز کند. پس تو هم با نیکان همنشینی کن تا مراتب بالاتر طی کنی.

بی غبار بودن شب‌نم:

بی تکلف بر سر بالینش آید آفتاب
هر که سازد همچو شب‌نم بی غبار، آینه را
(همان: ۱۲۳)

در این بیت، آئینه استعاره از دل است و می‌توان ادعا کرد که شاعر از طریق تشبیه مضمّر، شب‌نم را یک نوع آئینه می‌داند. به نظر شاعر، هر کس که آئینه دلش را پاک کند، بدون شک دلش منور می‌شود و آفتاب حقیقت در آن راه می‌یابد.

شب زنده دار بودن:

وصال آفتاب عالم افروز نصیب شب‌نم شب زنده دار است
(همان: ۱۰۹۲)

کسی که مانند شب‌نم، شب زنده دار باشد و به عبادت حضرت حق بپردازد، به وصال آفتاب حقیقت خواهد رسید.

جمع کردن خود:

تا نسازد جمع خود را شب‌نم بی دست و پا دامن خورشید عالم‌تاب نتواند گرفت
(همان: ۶۸۷)

دست و پای خود را جمع کردن استخدام دارد. یکی در ارتباط با شب‌نم که دست و پایی ندارد و دومی کنایه از مواظبت رفتار و کردار خود بودن است. کسی که بر اعمال و رفتار خود تسلط داشته باشد به مراتب بالا خواهد رسید.

خیمه به چمن زدن:

گر خس و خار تعلق نبود دام‌نگیر می‌توان خیمه چو شب‌نم به چمن هر جازد
(همان: ۱۶۳۵)

اگر تعلق و وابستگی دامن‌گیر انسان نشود، می‌تواند مانند شب‌نم می‌توان «در هر جای» چمن خیمه زد. چرا که شب‌نم هم بر روی گل می‌نشیند هم بر روی خار.

عشق هوایی شب‌نم:

پیداست ز هر قطره شب‌نم که در این باغ عشقی که هوایی است بقا هیچ ندارد
(همان: ۲۰۸۸)

هوایی بودن ایهام دارد: ۱- به معنی به آسمان و هوا رفتن و بخار شدن شب‌نم است.
 ۲- به معنی عشقی بر اساس هوا و هوس می‌باشد. به نظر شاعر عشقی که بر اساس هوا و هوس باشد، هیچ دوامی ندارد.

همت بلند داشتن:

چون شب‌نم آن کس که بلندست همتش دامن گره به دامن خورشید می‌کند
 (همان: ۲۰۱۲)

دامن گره به دامن خورشید کردن: کنایه از به خورشید رسیدن است. به نظر شاعر کسی که مانند شب‌نم همت بلندی دارد، مسلماً به مراتب بالا خواهد رسید.

سحرخیزی شب‌نم:

گرفت دامن گل شب‌نم از سحرخیزی ز گرد خواب بشود دست و رو تو هم برخیز
 (همان: ۲۳۲۰)

شب‌نم از سحرخیزی توانست به پاکان و خوبان برسد. تو هم از خواب غفلت بیدار شو و به پاکان ملحق شو.

بی رنگ بودن و با خار و گل ساختن:

چند در نیرنگ سازی روزگارت بگذرد؟ شب‌نم بیرنگ شو با خار و گل هم‌رنگ باش
 (همان: ۲۳۴۸)

شاعر در این بیت مخاطب را از نیرنگ بازی بر حذر می‌دارد و او را به بیرنگی و صداقت و پاکی دعوت می‌کند.

روشندلی شب‌نم:

شب‌نم از روشندلی آینه خورشید شد ای کم از شب‌نم تو هم آینه را پرداز ده
 (همان: ۳۱۹۴)

شب‌نم از روشندلی آینه خورشید شد ای کم از شب‌نم تو هم آینه را کن بی غبار
(همان: ۲۱۹۲)

در این دو بیت صائب با آوردن صفت روشندلی برای شب‌نم آینه او را پرداخته شده و صیقلی زده می‌داند و از مخاطب دعوت می‌کند تا آینه دلش را صیقلی دهد تا خورشید حقیقت در آن بتابد.

در شعرهای صائب، فتادگی و تواضع شب‌نم نیز به تصویر کشیده شده است.
شب‌نم به آفتاب رسید از فروتنی افتاده شو مگر تو هم از خاک بر شوی
(همان: ۳۳۹۳)

گر بگذریم ز خویش، چه‌امی توان شدن شب‌نم به آفتاب رسید از فتادگی
(همان: ۳۲۶۳)

شمع

شمع از موتیوهای پرکاربرد و رایج شعر فارسی است که در سبک هندی جلوه بارزتری پیدا کرده است و شاعران مضمون‌ساز و تصویرپرداز این سبک به ویژه صائب تبریزی برای مضامین مختلف از جمله مسایل تربیتی و تعلیمی از آن بهره گرفته‌اند. در شعر صائب، شمع برای صفاتی از جمله روشنائی، سوزندگی، دلبری، گریان بودن، سرافرازی، کوتاهی عمر، شب زنده داری، لرزش، جانبازی، مجلس آرایی و به کار رفته است.

سرفراز بودن شمع:

در میان جمع تا چون شمع باشی سرفراز سبزدار آب چشم خود نهال خویش را
(همان: ۴۴)

صائب به مخاطب خود توصیه می‌کند که در میان جمع برای سرافرازی از آب چشم خود بهره ببر و درون خود را با آن آباد کن و بدی‌ها را از آن‌ها دور کن و آن را در جایگاه نور حق بگردان. شاعر می‌گوید: با آب چشم خویش، نهال وجودت را آبیاری کن. متکی به نفس باش.

از اشک روی خود را شستن:

شستند از اشک زنده دلان روی خود چو شمع تو وقت صبح روی نشستی ز خواب شب
(همان: ۴۵۸)

کسی که مانند شمع دلی زنده به نور حق داشته باشد، روی خود را (درون خود) را شستشو می‌دهد و از هر عیبی پاک می‌کند. تو که هنگام صبح که وقت عبارت و راز و نیاز با خود و زمان پاک شدن از زمان استفاده نکردی و خود را از خواب شب غفلت پاک نکردی.

حیات کوتاه شمع:

حیات شمع شد کوتاه از اشک پشیمانی چرا تیغ زبان را کس به محفل کار فرماید
(همان: ۱۵۶۵)

تیغ زبان در محفل به کار انداختن: در عرفان، سکوت امر پسندیده‌ای است که بزرگان توصیه‌های فراوانی برای به جا آوردن آن داشته‌اند. به نظر صائب شمع چون تیغ زبانش را در محفل به کار انداخته، حیاتش کوتاه شد زبانه شمع وقتی بیش از اندازه بلند باشد قدرت شعله بیشتر می‌شود و بیشتر اشک می‌ریزد (پشیمان از زبان کشیدن) و سریعتر می‌سوزد. به همین دلیل زبان شمع را کوتاه می‌کنند.

زبان خاموش شمع در صبحگاه:

زبان خاموش پسندیده است در پیری ز شمع خوش نبود صبح مجلس آرایی
(همان: ۳۳۶۴)

در هنگام پیری همان بهتر که انسان خاموشی پیشه کند. شمع هنگام صبحگاه رو به خاموشی می‌گذارد. شاعر توجه خاصی به زبان خاموش شمع در هنگام صبح و تناسب صبح با پیری دارد. در بلندی، عمر من چون شمع کوتاهی نداشت زندگانی کوتاه از آتش زبانی شد مرا
(همان: ۶۹)

حیات شمع شد کوتاه از اشک پشیمانی چرا تیغ زبان را کس به محفل کار فرماید؟
(همان: ۱۵۶۵)

از شمع یاد گیر، که جز اشک و آه نیست جنس دگر ز عالم اسباب، باب شب
(همان: ۴۵۷)

مهر زن بر لب گفتار که در بزم جهان شمع آسوده ز کشتن شود از خاموشی
(همان: ۳۳۲۸)

غنچه

غنچه به سبب شکل ظاهریش یکی از موتیوهای مضمون‌ساز در سبک هندی و صائب تبریزی است. این پدیده طبیعی بسامد بالایی در شعر صائب دارد. شاعر آن را برای دهان معشوق، دل‌تنگی، پاس دل داشتن، سرخی، کوچکی، پر بودن، جمع بدن، خونین دل بودن، خاموشی، جامه رنگین داشتن، قناعت کردن به پاره دل و ... به کار برده است.

پاس دل داشتن:

چین پیشانی بود شیرازه اوراق دل پاس دل چون غنچه از چین جبین داریم ما
(همان: ۱۴۱)

به نظر شاعر، چین پیشانی، تمرکز لازم را برای تفکر ایجاد می‌کند. پس به جای بریشان خاطری بهتر است مانند چین بر پیشانی داشت.

خاموشی غنچه:

چون غنچه خموش باش صائب تا باعث گفتگو نباشد
(همان: ۲۱۸۵)

در این بیت نیز صائب ضمن تشبیه خود به غنچه، خاموشی را ستوده و مخاطب را به رعایت آن صفت پسندیده دعوت می‌کند تا حرف و حدیثی از گفتگو به وجود نیاید.

پر زر شدن دهان غنچه:

می‌رسد مزد خموشان ز نهانخانه غیب دهن غنچه محال است که پر زر نشود
(همان: ۱۷۴۲)

به نظر صائب کسانی که خاموشی پیشه می‌کنند، روزی و مزدشان از نهانخانه غیب می‌رسد. چنین افرادی سرانجام مانند غنچه دهانشان پر از زر خواهد شد و مزد خاموشی خود را خواهند گرفت.

رو در آینه زانو گذاشتن:

منه آینه به زانو چو زنان گر مردی غنچه شو روی در آینه زانو بگذار
(همان: ۲۲۵۲)

شاعر می‌گوید اگر مرد راه حقی، مانند زنان در بند آرایش ظاهر مباح و مانند غنچه شو. سر بر آینه زانو بگذار و به دل و درونت پرداز.

کیسه بر خرد خود دوختن

کیسه چون غنچه بر این خرده چه دوزی صائب که درخشیدن برق است چراغ دل عمر
(همان: ۲۲۵۹)

صائب با تشبیه خود به غنچه، به مخاطب خود توصیه می‌کند که مانند غنچه برای این مال اندک دنیا کیسه ندوزد و طمع ورزی نکند؛ زیرا چراغ عمر مانند درخشیدن برق است که به یک لحظه از بین می‌رود. پس این کوتاهی ارزش آن را ندارد که کسی به خاطر آن خود را به مخاطره بیندازد.

خاموش بودن غنچه:

عشرتی گر هست در دارالامان خامشی است

غنچه‌سان با صد زبان خوش سخن خاموش باش
(همان: ۲۳۴۷)

شاعر خاموشی را دارالامانی می‌داند که انسان در آن به شادی و خوشی می‌رسد. صائب ضمن تشویق مخاطبش به خاموشی و سکوت می‌گوید هر چند مانند غنچه صد زبان خوش سخن هم داشته باشی، خاموش باشی به عشرت می‌رسی.

جامه رنگین روی هم گذاشتن:

چو غنچه جامه رنگین به روی هم مگذار که می‌شود همه اسباب لب‌گزیدن دل
(همان: ۲۵۳۲)

جامه رنگین گل استعاره از گلبرگ‌های آن است که روی هم جمع شده‌اند. صائب ضمن تشبیه مخاطبش به غنچه، به وی توصیه می‌کند که مانند غنچه، اهل احتکار نباشد و به ظواهر خود را مشغول نکند؛ زیرا باعث پشیمانی می‌شود.

قناعت کردن به پاره دل

تهی نمی‌شود از برگ عیش دامانش چو غنچه هر که قناعت کند به پاره دل
(همان: ۲۵۳۳)

به نظر صائب هر کس که مانند غنچه به پاره‌دل خود اکتفا کند و قانع باشد، دامانش از برگ‌های عیش و شادمانی پر خواهد شد. شاعر در این بیت از طریق تشبیه مضمحل دل را به غنچه تشبیه کرده است.

ماه

ماه که معمولاً استعاره از معشوق زیباست و نماد زیبایی، از موتیوهای پرکاربرد سبک هندی است که شاعران برای تصویرسازی و مضمون‌پردازی از آن بهره برده‌اند مثل، روشنایی و زیبایی، هاله داشتن، گوهر سازی، کامل شدن توسط خورشید، رو بر نقصان داشتن بعد از کمال و...

دل روشن داشتن و پوساندن کتان:

از دل روشن، علایق را شود پیوند سست ماه می‌سازد کتان را تار و پود از هم جدا
(همان: ۷۰)

باور بر این بود که مهتاب، کتان را می‌پوساند، صائب با اشاره به این اندیشه و بهره‌گیری از اسلوب معادله و تشبیه مضمحل، می‌گوید: دلی که از نور خدا، روشن باشد به علایق دنیوی تمایلی ندارد.

روی در نقصان گذاشتن بعد از کمال:

ایمنی خواهی ز اوج اعتبار اندیشه کن
روی در نقصان گذارد ماه چون گردد تمام
(همان: ۲۸۷۶)

شاعر در این بیت به مخاطب خود توصیه می‌کند از اوج اعتبار بترسد و آن را امری حتمی نداند. چون ماه وقتی که کامل می‌شود، کم کم رو به نقصان می‌گذارد. پس نباید به چیزی که موقتی است دل بست.

کامل شدن توسط خورشید:

خورشید بدر کرد مه ناتمام را
با ناقصان بساز اگر زان که کاملی
(همان: ۳۳۸۴)

صائب معتقد است همانگونه که خورشید ماه ناتمام را کامل می‌کند، افراد کامل هم می‌توانند افراد ناقص را به کمال برسانند. پس باید در کنار انسان کاملی قرار گرفت تا به کمال رسید.

۵. نتیجه‌گیری

شاعران سبک هندی، به‌ویژه صائب تبریزی از جمله تصویرسازترین و مضمون‌پردازترین شاعران ادب فارسی هستند که با تخیل سرشار و کم‌نظیر خود، مناظر و اشیا را مشاهده می‌کنند و مفاهیم انتزاعی را در نظر می‌گیرند تا ذهن پویای آن‌ها و احساس شاعرانه‌شان برانگیخته شود و از این شاهراه با دستی پر به عالم اندیشه بروند. نگاه تیز و هنرمندانه به اشیا و مفاهیم، تنوع کم‌نظیری در شعر این خداوندان عرصه خیال و کلمه ایجاد کرده است. بخش قابل توجهی از تلاش هنرمندانه به ادبیات تعلیمی، ارشاد مخاطبین و تشویق آن‌ها به ارزش‌های انسانی و بازداشتن آن‌ها از ضدارزش‌ها تعلق دارد. صائب در بسیاری از اشعار خود، که در ضمن مقاله به آن‌ها اشاره شده، مخاطب خود را به اجرای بایدها و ارزش‌ها تشویق می‌کند و او را از نایدها و ضد ارزش‌ها باز می‌دارد و این امر مهم از طریق موتیوهای

گونگون و خوشه تداعی تصویرها انجام پذیرفته است. شاعر، با نگاه شاعرانه خود وقتی آفتاب آتشین زبان را می‌بیند که خاموش است، از آن الهام می‌گیرد و مخاطب خود را به سکوت دعوت می‌کند. پاک شدن آینه زنگار خورده با خاکستر او را به یاد دل‌های زنگار گرفته از گناه می‌اندازد که باید پاک شوند، گریه ابر او رابه یاد گریه و زاری انسان‌های گناهکار می‌اندازد و از این طریق از مخاطب دعوت می‌کند که قلبش را با گریه پاک کند. حباب را که می‌بیند تردامن است و عمر زودگذر دارد، به یاد می‌آورد به مخاطبش توصیه کند دل به دنیای فانی نبندد صائب، با بیانی غیرمستقیم پند و اندرز خود را به مخاطب می‌رساند، شعر او سراسر حکمت است. صائب اخلاق و عرفان و عشق را در هم آمیخته است و بدین گونه است با مخاطب صمیمیتی خاص می‌یابد که در نتیجه آن به طور غیرمستقیم تأثیرات مورد نظر خود را بر خواننده می‌گذارد. زبان یک ویژگی ترغیبی دارد که با آن می‌توان در خواننده بیشترین تأثیر را گذاشت و او را به نیکی‌ها رهنمون ساخت و از بدی‌ها دور کرد و به این شکل است صائب بخش عظیمی از تلاش شاعرانه خود را در راه اصلاح انسان‌ها و جامعه انسانی به کار می‌برد و با زبان تصویر و مضمون و تخیل ناب شاعرانه، ارشاد و ترغیب مخاطب، به اصلاح خود و جامعه اش تشویق می‌کند.

منابع

- آهی محمد و مریم قبضی (۱۳۹۲) «نقش‌های شش‌گانه زبانی در ادبیات فارسی»، پژوهشی ادبیات تعلیمی دانشگاه آزاد دهقان، سال ۵، ش ۲۰، صص ۲۱۹-۱۸۷.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۰) در سایه آفتاب، تهران: نشر سخن.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۴) لغت‌نامه، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- قوی محمد و دهقان الهام (۱۳۸۸) «موتیف چیست و چگونه شکل می‌گیرد»، فصلنامه نقد ادبی، سال دوم، شماره ۸، صص ۳۱-۷.
- حسن پورآلاشتی، حسن (۱۳۷۸) طرز تازه (سبک شناسی غزل سبک هندی)، تهران: سخن.

- داد، سیما (۱۳۷۸) فرهنگ و اصطلاحات ادبی، چاپ چهارم، تهران: مروارید.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷) ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما، ترجمه حجت الله اصیل تهران: نشر نی.
- شمس لنگرودی، محمد (۱۳۶۷)، گردباد شور جنون، چاپ دوم، تهران: نشر چشمه
- شمیسا، سیروس، (۱۳۶۹) سیر غزل در شعر فارسی، تهران: فردوس.
- (۱۳۶۶) فرهنگ تلمیحات، تهران: فردوس.
- رضی احمد، فرهنگی سهیلا (۱۳۹۲) «لحن تعلیمی در دیوان حافظ»، نشریه علمی- پژوهشی ادبیات تعلیمی دانشگاه آزاد دهقان، سال ۵، ش ۱۸، صص ۱۰۲-۷۹.
- رضی، احمد (۱۳۹۱)، «کارکردهای تعلیمی ادبیات فارسی»، پژوهشی ادبیات تعلیمی دانشگاه آزاد دهقان، س ۴، ش ۱۵، صص ۹۷-۱۲۰.
- صائب تبریزی، محمد علی (۱۳۷۵) کلیات اشعار، به کوشش محمد قهرمان، تهران: علمی فرهنگی.
- گلی، احمد، زینال زاده، حمیده (۱۳۸۸) «سرو و مضامین، تعابیر، تناسبات شعری آن در دیوان صائب تبریزی»، نامه پارسی، شماره ۴۹-۴۸، صص ۲۰۰-۱۷۵
- علوی، سید رضا (۱۳۸۷) تجلی تعلیم و تربیت در ادب فارسی، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی دهقان، س ۴، ش ۱۵ صص ۹۷-۱۲۰.
- محمد پادشاه (شاد)، (۱۳۳۶)، آندراج، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات خیام.
- محمدی، محمد حسین، (۱۳۷۴) بیگانه مثل معنی، تهران: نشر میترا.
- ملک‌شاه غنی‌پور، احمد، غفوری، عفت السادات (۱۳۹۱) «آینه مضامین و تناسبات شعری آن در غزلیات صائب تبریزی»، نامه پارسی، ش ۶۰، صص ۱۱۰-۸۹.
- میرزانی، منصور، میرزانی، ماجده (۱۳۸۸) «دیده شب زنده‌دار (نگاهی به جلوه شب‌بنم در غزل فارسی از دیدگاه نماد‌گرایی و زیبایی‌شناسی)»، متن‌شناسی ادب فارسی، ش ۴، صص ۹۵-۱۱۴.

- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۱) «تصویر شاعرانه اشیا در نظر صائب، مجموعه مقالات صائب و سبک هندی»، به کوشش محمدرسول دریا گشت، تهران، مروارید (۳۳۴-۳۱۱)